

دو سه هفته از تقدیم این گزارش گذشت در روز آغاز سال تحصیلی فرمانده دانشگاه جنگ در کلاس حضور بهم رسانید و ضمن تبریک موفقیت به ۱۹ نفر پذیرفته شدگان از درجات مختلف از میان صدها داوطلب گفتاری به شرح زیر آغاز کرد. «من خیلی خوشوقتم در میان شما دو نفر را می بینم که افتخار تقرب به پیشگاه شاهنشاه را در طی خدمت داشته اند و اینک در این کلاس حضور دارند (اشاره وی به سرهنگ حسین فردوست و سرهنگ عباس قره باغی بود) سپس صدا را بلند کرده گفت در اینجا کسانی هم هستند که به دانش خود مغرور شده و در صدد ادعای منیت درآمده اند. ایشان باید بدانند که در این کشور یک نفر «من» وجود دارد و آن هم اعلیحضرت همایون شاهنشاه است. سه ماه از این ماجرا گذشت روزی فرمانده دانشگاه مرا خواست و گفت در این مدت گفتار و کردار شما را زیر نظر داشتم و یقین حاصل کردم که در تقدیم آن گزارش منظور خاصی نداشتید. اما چون شما استحقاق نیل به درجات عالیه در ارتش را دارید اندرز می دهم که در آینده از این گونه ابراز عقاید خودداری کنید.

نیازی به تذکر نیست که نتوانستم این اندرز را بکار بندم و از سوی رؤسایی که تحمل شنیدن واژه «من» را نداشتند بارها مورد بی مهری قرار گرفته و به پیامدهای ناگوار آن متحمل شدم.

باری هموطن! بدین سان بود که دیگر در گلشن ایران گلی نروئیده است و امروزه در کل جامعه ایرانیان چهره ای که از حیثیت ملی و اعتبار بین المللی برخوردار باشد مشاهده نمی گردد.

پسیکولوژی عدم اعتماد به یکدیگر و بی تفاوتی در برابر سرنوشت وطن در فضای جامعه برون مرزی موج می زند و در درون کشور روحیه ستم پذیری و مدیحه سرایی در برابر زور و قلدری به حد افراط رسیده و ظاهرا به سبب تنگناهای اقتصادی نارضایتی مردم اوج گرفته و نشانه هایی از انفجار به چشم می خورد اما به آنهم زیاد نباید دل بست زیرا

پایان دیکتاتوری الزاماً آغاز آزادی و آزادگی نیست چه بسا که به رسم سده های پیش در دایره معیوب رفتار آیم که در آن دیکتاتوری و هرج و مرج مانند شب و روز و عاشق و معشوق همدیگر را تعقیب می نمایند. برای اثبات این مدعا بهتر است نگاهی گذرا به فراسوی مرزهای ایران بیندازیم و به حال و روزگار کشورهای تازه آزاد شده نظر کنیم. آنان پس از تحمل هفتاد سال دیکتاتوری به ناگهان در اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خود را آزاد دیدند. غلغله شادی از سوی مردم عادی و پخش وعده های پر طمطراق و فریبنده از سوی مدعیان رهبری مبنی بر استقرار دموکراسی در یک شب و رفاه و آزادی در همه جا طنین انداز بود اما سالی بر آنان نگذشته بود که پی آمدهای دیو مهیب هرج و مرج بر همه جا سایه انداخت:

جنگ های داخلی - اختلاف قومی - ورشکستگی اقتصادی - بیماری های گوناگون ناشی از فقر و ... مردم آن کشورها که از وعده های گمراه کننده خسته شده بودند به ناگهان روی از آنان برتافته دست به دامن لیدرهای پیشین سرخ شده فریاد برآوردند « از طلا بودن پشیمان گشته ایم - مرحمت فرموده مارا مس کنید» هیچ دلیلی در دست نیست که اگر به هر سببی رژیم جمهوری اسلامی که هم اکنون در آستانه سقوط قرار دارد از هم فرو پاشد در ایران اوضاع بهتر از اوضاع همسایگان شمالی گردد. اگر آنان پس از سقوط دیکتاتوری دچار چنین وضع نابسامانی شدند هم اکنون در ایران آثار هرج و مرج مورد انتظار دیده می شود:

جنگ های پارتیزانی در کردستان و بلوچستان - آمادگی مجاهدین خلق در خاک دشمن و مرز خوزستان - بیکاری و اعتیاد روز افزون - فساد و رشوه خواری - تورم - و از همه بالاتر سی تا چهل میلیارد دلار وام خارجی که ملامها سخاوتمندانه به دامن ملت ایران گذاشته اند که امکان باز پرداخت آن در سال های قابل پیش بینی در ذهن نمی گنجد و

همسایگان شمالی لا اقل بار اینگونه دیون را به دوش نمی کشند.

آنچه امروز برای ما ایرانیان در درجه یک اهمیت مطرح بوده و باید مورد مذاقه قرار گیرد اینست که در صورت وقوع چنین حادثه یا معجزه ای گام بعدی چه خواهد بود؟ پاسخ آن در جمله کوتاه «ضرورت استقرار نظم در پناه قانون و نه در سایه مشت آهنین و آماده نمودن زمینه مناسب برای گذر از دوران دیکتاتوری به دوران آزادی و دموکراسی خلاصه می گردد». که در اینجا خواه ناخواه چشم امید به سوی ارتش دوخته می شود. ارتشی که در کل نظام جمهوری اسلامی ناسیونالیست ترین نهاد بازمانده از نظام پیشین است. ارتشی مجهز و دارای کادر ورزیده و جنگ آزموده بوده و از قدرت آتشی برخوردار است که دست کم در هر آن می تواند عناصر سرکوب گر رژیم را به سود ملت خنثی نماید. ارتشی که از سوی خودی نه از سوی بیگانه بیرحمانه مورد تحقیر قرار گرفته و غرور و حیثیت آن لگدکوب شده و بالاخره ارتشی که علاوه بر محبوبیت نسبی میان توده مردم از حمایت تعداد کثیری باز نشسته جنگ دیده که در سطح کشور پراکنده اند برخوردار می باشد.

آنچه که همیشه مورد پرسش برای امثال من می باشد اینست که اگر بحرانی به وقوع پیوست رویه این ارتش چگونه خواهد بود؟ زیرا همان نقطه ضعفی که ارتش شاهنشاهی را به روز سیاه نشانید در تشکیلات فعلی نیز به همان شدت و شاید بیشتر حکمفرماست بدین معنا که فرماندهان ارتش در محدودیت ناشی از دخالت های ناروای عناصر غیر مسؤول نه تنها رنج می برند بلکه منزوی شده و به اصطلاح به گوشه ای رانده شده اند، اگر فرماندهان ارتش شاهنشاهی مستقیماً از شاه دستور می گرفتند این ها در تار و پود دستگاهی گرفتارند که فرماندهی کل قوای آن را یک ملا و ریاست ستادکل آن را یک دامپزشک عهده دار است و در یک سوی این محدوده نیز بافروشی های دیروز و سرداران امروز یکه تاز میدان بوده و عرصه را بر افسران و درجه داران

میهن پرست تنگ نموده اند. لازم به تکرار نیست که در چنین محیط آکنده از بی اعتمادی و ترس و وحشت مکانی برای ابراز ابتکار و تصمیم به فرماندهان ارتش باقی نمی ماند و بیم آن می رود که در هنگام بروز بحران بر این ارتش نیز همان رود که بر ارتش شاهنشاهی رفت.

آگاه و هشیار نمودن کادر ارتش که تنها نقطه امید بشمار می رود مهمترین وظیفه ای بود که اپوزیسیون بیرون باید آن را در کانون توجه خود قرار می داد اما در این پانزده سال آنها آنچنان سرگرم بخشیدن آهوی ناگرفته سلطنت یا جمهوری در سراب دشت برهوت و دادن وعده های پیاده نمودن دموکراسی و آزادی در یک شب بوده اند که مجالسی برای اندیشیدن و چاره جویی برای چنان روزی نداشته اند و غافل از آن هستند که همین وعده های فریبنده و توخالی همانگونه که اطمینان مردم همسایگان شمالی را از رهبران سلب نمود آثار آن به وضوح در میان جامعه ایرانی از درون و بیرون به خوبی قابل رؤیت است.

اخیراً خبری شنیدم که چون به نتیجه گیری از این بحث کمک می نماید ارزش بازگویی دارد. نمایندگان گروه های مختلف اپوزیسیون تاجیک به منظور یک گردهم آیی خود را به شهر کیف پایتخت اوکراین رسانیدند تا استراتژی خود را برای مقابله یا مذاکره با دولت کمونیستی هماهنگ سازند. آنها نه از ویلاهای بورلی هیلز لس آنجلس و نه از آپارتمان های شانزه لیزه پاریس بلکه از لگرهای (اردوگاه پناهندگان) افغانستان و یا احیاناً از ایران و پاکستان در شرایط تنگدستی این سفر را در پیش گرفتند. اپوزیسیون تاجیک اعم از ملی گرا - دموکرات - اسلامی از لحظه ای مرز تاجیکستان را پشت سر گذاشته و به افغانستان پناه برده اند به جای عزیمت به دیارهای دوردست در جوار میهن باقی مانده و دست در دست یگدیگر تصمیم خود را به مبارزه و سرنگونی حکومت ستمگر اعلام نموده و در این یک سال ضربات سهمگینی به ارتش محافظ سرحدی روس وارد نموده اند تا جایی که مقامات مسکو از

تکرار جنگ افغانستان هراسناک شده و به حکومت دوشنبه توصیه نموده اند که با اپوزیسیون بر سر میز مذاکره بنشینند.

درنخستین سال های پس از انقلاب که سیل ایرانیان مهاجر یا فراری به سوی غرب سرازیر بود گروه اندکی از ایرانیان همین تاکتیک را برگزیده و مصمم به پایداری و ایجاد ارتباط با مردم مقاوم درون مرزی شدند. موقعیت ممتاز استراتژیکی و پیوستن نظامیان از دور و نزدیک آینده روشنی برای سرنگونی رژیم که هنوز پا نگرفته بود نوید می داد اما در ضرورت هماهنگی و پشتیبانی سایر گروه های اپوزیسیون نیز تردیدی وجود نداشت. این مأموریت خطیر مذاکره با رهبران سیاسی به من واگذار شد. دیدارهای مکرر در شرایط فقدان هرگونه امکانات خاطره ای تلخی باقی گذاشته که هرگز فراموش نمی کنم. آنان که به اجتماعات و تظاهرات فصلی برون مرزی ایرانیان دل بسته بودند و درضمن از مخالفت با یکدیگر نیز غافل نبودند تاکتیک ما را خشونت بار دانسته و از آن روی برتافتند. عاقبت کار همین است که اکنون مشاهده می شود.

در این پانزدهمین سالگرد که به منظور کسب تجربه وقایع را باز نگری می کنیم جای آن دارد که یاد شادروان ارتشبد بهرام آریانا و سایر همزمانی را که در این عملیات نافرجام شرکت داشتند گرامی بداریم و بدانیم که در مجاهدت و کوشش برای وصول به یک هدف مقدس آنچه اهمیت دارد نفس عمل است و نه نتیجه. اگر در جامعه روحیه بی تفاوتی و فراموشکاری چیره گردد و به اصطلاح دوغ و دوشاب همسان انگاشته شود ریشه فداکاری ها نیز بتدریج خشک می شود.

به گفته حکیم حق نظر نویسنده روشن ضمیر هفته نامه کیهان لندن دکتر ناصر یگانه با پذیرفتن مرگ آخرین ادعای خود را در واقع صادر کرده است. به نظر من در این ادعای فرضی اگر در یک ستون به نام های گردانندگان رژیم مانند خمینی، خامنه ای، خلخالی و... بر می خوریم در ستون دیگر از گردانندگان نظام پیشین مانند نخست وزیرانی که

خود را از انتظار پنهان نموده اند و یا فرماندهانی که هنوز بر طبل پیروزی می نوازند که بلی این ما بودیم که جانب ملت را گرفتیم و تفنگ ها را بر زمین ریختیم نیز مشاهده می شود.

حاصل کلام در یک جمع بندی ملت ایران در اوایل قرن اگر در فقر مادی بسر می برد از غنای معنوی برخوردار بود و در اواسط قرن به غنای مادی دست یافت درحالی که دچار فقر معنوی گردید و اینک در پایان قرن با فقر مادی و معنوی دست به گریبان است که چاره آن بسیار دشوار و نیازمند به یک رنسانس واقعی است.

● کیهان چاپ لندن، شماره ۴۹۴، ۲۸ بهمن ۱۳۷۲

۱۹۹۴

www.iran-archive.com

تارو پود نیروهای مسلح

بسیاری از ایرانیان که از عوارض انقلاب که به زعم عده ای «شورش» باید نامیده شود چه از لحاظ شخصی و چه از نظر ملی ناراضی هستند و اینک پس از پانزده سال که از وقایع میگذرد برای ارضاء خاطر خویش در صدد یافتن علل و مسئولان این واقعه هستند.

اما چون دستیابی به این عوامل محتاج مطالعات و اطلاعات به تجزیه و تحلیل ها و استنتاجهای طولانی است، عده کثیری راه میان بر را پیش گرفته، دنبال مقام یا مسئولی میگردند که تمام گناه ها را به گردن او بگذارند.

چون فروپاشی نیروهای مسلح کشور، عملاً آخرین پردهٔ انقلاب بوده است، عدهٔ بسیاری با ساده نگری و به اصطلاح انگلیسی *over simplification* تمام تقصیرها را متوجه آنچه رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران، «شورای فرماندهان» نامیده و در نشست نهائی «اعلام بیطرفی» نمود میدانند.

من نام این نشست را «انجمن تیمساران پادگان مرکز» میدانم و نامی که رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران در نوشته ها و بیانات خود بدان داده یعنی «شورای فرماندهان»، به عللی که بعداً در این نوشته ذکر خواهد شد درست نمیدانم.

عیان است که فروپاشی نیروهای مسلح عارضه ای از انقلاب است و علل دیگری نداشته و بنابراین، روش منطقی آنست که نخست خود انقلابی که تمام کشور را دربرگرفت در تاروپود خود مورد بررسی،

پژوهش و تجزیه و تحلیل واقع شود و سپس اثرات آن در نیروهای مسلح که آخر الامر به فروپاشی آن انجامید، مورد بررسی، پژوهش و تجزیه و تحلیل واقع شود. آنگاه است که میتوان بدنبال مسئولان احتمالی گشت.

بااین سابقه آنچه را که باید بررسی کرد عبارتند از:

الف - انقلاب - علل - عوامل و پیشرفت آن

ب - کاربرد نیروهای مسلح در مواجهه با انقلاب یا شورش

پ - مسئولان احتمالی

۱- انقلاب: در جهان معلولی بدون علت وجود ندارد - ملتی خوشبخت و راضی از وضع خود برای درهم کوبیدن وضع مطلوب یکباره قیام نمی کند. نارضائی ها، اجحافات، تبعیض ها، بی عدالتی ها و نابرابریهاست که ایجاد خصومت میکند و ناراضی ها با دادن تشکیلاتی خود را برای مبارزه مهیا میکنند. در ایران ناراضی ها به گروه ها و سازمانهای زیر پیوستند:

الف - دست چپی ها (حزب توده - فدائیان خلق - مجاهدین خلق و

غیره)

ب - طرفداران مصدق و مکتب او

پ - مذهب گرایان و «روحانیت»

ت - نارضائیان خصوصی و تنقید کنندگان حرفه ای

گروه آخرین طرفدار هر مخالفی که بیشتر صدایش را بلند کند

بودند.

در برابر این مخالفان - رژیم طرفداران متشکل - مبارز و منسجم نداشت و این قسمت از مردم کشور همان هائی هستند که غریبها «اکثریت خاموش» (Silent Majority) مینامند - در این اوضاع و احوال، ناچار اتکاء رژیم "توتالیتزر" بر سازمانهای امنیتی و نیروهای مسلح خود (ارتش - ژاندار مری - شهرستانی) بوده است.

باید اضافه کرد که در بخشهایی از کشور هنوز ایل گرائی، عشیره و

خان خانی بکلی از بین نرفته و آنان همیشه مترصد بوده اند که دولت مرکزی دچار ضعفی گردد تا به یاغی گری و شورش دست بزنند.

مطالعه، پژوهش و بررسی در این موارد کاری است که بایستی بر اساس اطلاعات - آمارها - شناسائی‌ها بوسیله اجتماع شناسان - اقتصاد دانان - سیاست دانان و غیره صورت گیرد و من خود را یک تنه وارد چنین بحث مشکلی نمی‌کنم. اما نتیجه آنست که بتدریج نیروها و سازمان های مخالف بهم پیوسته و جنبشی را آغاز کردند که انقلاب یا شورش نامیده می‌شود.

چگونگی این اتحاد مخالفان، بهم پیوستن‌ها، سازماه دهی‌ها، پشتیبانی‌های مالی و لوجستیکی و رهبری نکاتی است که بطور علیحده باید بررسی شود و از آن می‌گذرم تا به نقش نیروهای مسلح و به ویژه پردازم.

۲- ارتش - ارتش شاهنشاهی عبارت بود از نیروی زمینی -

هوایی و دریائی

بطور کلی و اساسی در همه کشورهای پیشرفته جهان ارتش تابع دولت قانونی است و دولت است که زیر نظر مجلس ملی باید ارتش را سازمان داده - مجهز و آماده نموده پشتیبانی کند و طبق راهنمائیهای دولت که جنبه سیاسی آن مقدم بر جنبه‌های دیگر است بکار برد.

دولت به رهبری رئیس دولت، رشته‌های مختلف امور کشور را بوسیله وزارت خانه‌ها اداره و رهبری می‌کند. دولت در همه حال زیر نظر دقیق مجلس ملی باید کشور را اداره کند. - اداره نیروهای مسلح کشور کار وزارت جنگ (یا دفاع) است و این وزارت خانه برای اداره و کاربرد نیروهای جنگی که یک امر تخصصی و فنی است، عاملی دارد که به آن ستاد مشترک می‌گویند.

رؤسای ستاد زمینی، هوایی - دریائی و نیروئی مانند تفنگداران دریائی در امریکا مستقیماً تابع وزیر جنگ یا وزیر دفاع میباشند - ولی

وزیر جنگ اداره فنی آنها را به عهده ستاد مشترک می گذارد رئیس ستاد مشترک برای تصمیم گیری های مهم شورائی بنام "شورای رؤسای ستاد" دارد که در امریکا Joint Chiefs of Staff Commitee > نامیده میشود. در بیشتر کشورها، بالاترین مقام هر نیرو را "رئیس ستاد" آن نیرو مینامند و نام فرمانده به آن ها نمی دهند. رئیس ستاد مشترک را در آن کشورها، "رئیس کمیته مشترک رؤسای ستاد" مینامند که در امریکا: <Chairman, Chiefs of staff> می گویند. در ایران، تشکیلات بر اساس همین «گرفته» بود. رئیس ستاد مشترک را "رئیس ستاد بزرگ ارتشداران" و مقاماتی را که در کشورهای دیگر، رئیس ستاد هر نیرو مینامند، در ایران فرمانده آن نیرو نام گذارده بودند (فرمانده نیروی زمینی - فرمانده نیروی هوائی - فرمانده نیروی دریائی).

هنگامیکه این فرماندهان و ستاد بزرگ ارتشداران به ریاست رئیس ستاد بزرگ ارتشداران برای مطالعه و بررسی و پیشنهاد امر مهمی به حضور اعلیحضرت شاه جمع میشدند، آنرا "شورای فرماندهان" می نامیدند به همین دلیل است که جمع شدن تیمساران پادگان مرکز را برای نظرخواهی، من "انجمن تیمساران پادگان مرکز" می نامم و نامی را که رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشداران در نوشته ها و بیانات خود به آن میدهد و آن را "شورای فرماندهان" می خواند درست نمی دانم.

این توازی و مشابهت تشکیلات ایران با تشکیلات سایر کشورها فقط ظاهری است. در ایران، اعلیحضرت، باتکاء قانون اساسی که ایشان را فرمانده کل قوای بزی و بحری و بعداً هوائی معین کرده بود، نیروهای مسلح را به کلی از حیطه اقتدار دولت (و در نتیجه وزارت جنگ) خارج کرده و مستقیماً تابع و در اختیار خود میدانست. بر خلاف کلیه اصول و منطق، دولت (و وزیر جنگ) در اداره و کاربرد نیروهای مسلح دخالتی نداشت و مجلس هم هیچگاه توجهی به وظیفه حیاتی و نخستین خود یعنی پدافند و امنیت ملی ننموده و خود را از این مسئولیت مبرا

میدانست. ارتش شاهنشاهی عملاً و واقعاً ارتش شاه بود که خود فرمانده کل یا «بزرگ ارتشتاران» بود و فرماندهان نیروهای (زمینی - هوایی - دریائی) بطور مستقیم تابع و مرئوس شخص شاه بودند. ستاد بزرگ ارتشتاران - همانطور که از نامش بطور روشن دیده میشود، "ستاد شاه" بود که برای کمک به او در اداره نیروها بوجود آمده بود.

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران هیچ تابعیتی از وزیر جنگ نداشت، ارتباطی هم با رئیس دولت و دولت نداشت. در این وضع است که ارتش مواجه با پیش آمدهای انقلاب میگردد. نیروهای هوایی و دریائی نقش عمده ای در رویارویی با انقلاب نداشتند فقط نیروی زمینی و ژاندارمری بودند که باید با رویدادها مقابله میکردند.

فرمانده نیروی زمینی، همانطور که گفته شد، تابع شخص شاه بود و فرمانده ژاندارمری هم که رسماً در تابعیت وزارت کشور بود، مستقیماً و بدون واسطه با شخص شاه مربوط بود. علاوه بر نیروهای سه گانه، شاه، گارد شاهنشاهی را در اختیار داشت. این نیرو هیچگونه تابعیتی از ستاد بزرگ ارتشتاران یا نیروی زمینی نداشت، و کاملاً مانند یک ارتش خصوصی <Private Army> عمل میکرد.

آنچه کاربرد نیروهای مسلح (یعنی بخصوص نیروی زمینی و ژاندارمری) را در رویارویی با انقلاب و شورشیان مشخص میکند؛ بی هدفی، تلون، عدم پی گیری، دستورات متناقض و سستی می باشد که همه اینها باعث تجری بیشتر و تشجیع انقلابیون گردید.

بخاطر دارم وقتی به دانشکده افسری فرانسه یعنی سن سیر وارد شدم، فرمانده وقت سه درس اساسی بما داد به این شرح،

۱ - فقط زور است که میتواند جلو زور را بگیرد - این قانون طبیعت است.

۲ - تهدیدها را باید با پافشاری و متانت پاسخ داد.

۳ - همه کوشش خود را بکار برید که آزادی عمل خود را از دست ندهید

با مرور عملیات ارتش و ژاندارمری در مقابله با انقلابیون دیده میشود که هر سه اصل زیر پا گذارده شده، شل کن، سفت کن هائی که دستور داده میشود، ارتش و ژاندارمری را در بلا تکلیفی قرار داده، روحیه آنها را خراب و برعکس بر تجری و مبارزه جوئی انقلابیون میافزود. در اینجا نظری هم بر استحکام «ذاتی» ارتش که ناشی از عشق به میهن، وظیفه شناسی، پای بندی به شرافت سربازی، قدرت رهبری و انسجام تشکیلات است بیفکنیم.

ارتش ایران، بویژه نیروی زمینی که مورد مطالعه ماست، بطور کلی یک ارتش وظیفه بوده است که قسمت بزرگ سربا زان را، سربازان وظیفه تشکیل می دادند. در همه ارتش ها، بطور عمومی استحکام و قدرت ایستادگی آن منوط به ارزش کادر درجه داری است.

در ارتش ایران، اتفاقاً بزرگترین نقطه ضعف همین کادر درجه داری بوده است که نه عشق به حرفه، نه دانش حرفه ای، نه پابندی به الزامات خدمت سربازی داشتند و نود درصد، گرفتار عائله و مشکلات زندگی بودند و نمی توانستند آن رهبری شایسته و نزدیک را نسبت به سربازان ایفا کنند، بیشتر سربازان بی سواد، بی اطلاع از تاریخ، سنن، عرق ملی و شرافت سربازی بودند و خدمت را بشکل عارضه ناخوش آیندی که باید بطوری بر خود هموار کرد و گذراند، تلقی میکردند، این سربازان که عاری از این صفات بودند، در نتیجه تربیت خانوادگی و تلقیاتی خرافی شدید مذهب گرا بودند.

در این شرایط بود که تزلزل و تلون و سستی در بالا، فقدان رهبری و ضعف ذاتی این سربازان مورد تهاجم تبلیغاتی آخوندها و انقلابیون واقع شده و کار را بجائی رساندند که روزانه چند هزار نفر یگان خود را رها کرده، فراری میشدند، تا جائیکه در روزهای فوق العاده بحرانی، رئیس

وقت ستاد بزرگ ارتشتاران، در قبال این وضع خود را ناچار می بیند که امرای پادگان مرکز را احضار و به نظر خواهی بنشیند.

آنچه مهم است که همیشه در نظر داشت این است که:

الف - جلسه تيمساران پادگان مرکز، در قبال فروپاشی ارتش از داخل و برای حفظ آبرو و جلوگیری از اضمحلال بقیه و باقیمانده یگان ها تشکیل گردید

ب - در آن روزها، ارتش منسجم و آماده بکار و مطیعی در اختیار نبود که در مورد کاربرد آن در مقابله با شورش، بحث و تصمیم گرفته شود

پ - تمام تيمساران شرکت کننده - یقیناً در باطن و از صمیم قلب آرزو می کردند که اقدام دیگری غیر از اعلام بیطرفی توصیه نمایند.

به عبارت دیگر جلسه فقط در مورد ارتش فروپاشیده و ناتوانی تشکیل گردید و نه در باره ارتشی آماده بکار و عملیاتی.

در این جا لازم است بعضی مطالب که در جلسه گفته شده، از مد نظر گذرانده شود:

تيمسار شادروان سپهبد حاتم، پس از اینکه تيمساران از هم پاشیدگی و ناتوانی ابوابجمعی خود را ذکر می کنند، دولت بختیار را غیر قانونی می خواند و حضار هم آنرا می پذیرند.

طبق آنچه خوانده ام، اعلیحضرت شاه در موقع ترک کشور، به رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران میفرمایند: "از دولت قانونی پشتیبانی کنید"

اینک این سؤال پیش می آید که برای امرائی که نسبت به شاه و قانون اساسی وفادار بودند حکومت قانونی غیر از حکومتی است که رئیس آنرا شخص شاه منصوب نموده و مجلس هم به آن رأی اعتماد داده باشد؟؟!!

در آن روزها، این دولت بدون هیچ تردید، دولت بختیار بوده است، بویژه من خود بگوش خود از رادیو شنیدم که بختیار در مجلس گفت

"سنگر قانون اساسی را خالی نخواهم کرد."

تیمسار حاتم در آن روزها گفتند و حضار هم پذیرفتند که بختیار قصد دارد جمهوری اعلام کند. اقدامات عملی که به بختیار در سوء قصد به رژیم سلطنت و قانون اساسی نسبت داده میشود کدام ها هستند؟؟
نظر شخصی من آنست که تیمساران هیچگونه مجوزی برای عدم رعایت وظیفه و مأموریتی که شاه در پشتیبانی از دولت قانونی معین فرموده بود نداشته اند و حق نداشته اند دولت قانونی را روی یک نسبت بی اساس و بی پایه غیر قانونی اعلام کنند و خود را در غیاب شاه از تبعیت دولت برهانند.

مسئله دیگر آنست که چنین پیشنهادی که با حیات و ممانت کشور بستگی دارد در صلاحیت دولت است یا رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران آنهاهم وقتی بیاد بیاوریم که فرمانده کل قوا امر کرده از دولت قانونی پشتیبانی کنید.

(اعلیحضرت صبر کردند که رأی اعتماد مجلس به دولت بختیار داده شود تا کشور را ترک کنند). البته رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران مجاز بوده است که برای وصول به نظریه ای که مورد قبول همه همکاران باشد، تشکیل جلسه بدهد - ولی نظر این جلسه باید برای تصمیم (تصویب یا رد) به دولت احاله میشد. رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران محق نبوده است که بجای دولت تصمیم بگیرد.

اینک به آخر بررسی که مسئله مسئولیت است می رسیم.

۳ - مسئولیت ها: پیش از آنکه در مورد مسئولیت ها بحث

کنیم باید بدانیم مسئولیت چیست و تعریف صحیح آن کدام است. با مراجعه به دیکسیونرها، مسئولیت، اختیارات و وظیفه که همه لازم و ملزوم هستند این طور تشریح گردیده:

الف - مسئولیت: الزام ناشی از مقام سازمانی در یک دستگاه به

انجام وظائفی که به عهده آن مقام است و کار برد اختیارات برای وصول

به هدفها بطور منظم و بموقع.

مسئولیت قابل تفویض نمی باشد.

دیکسیونر <Colins English Dictionairy> مسئولیت را چنین

بیان می کند:

توانائی یا اختیار اقدام مستقل و به اراده خود بدون نظارت دستور از

بالا.

از تعریف مسئولیت دیده میشود که مسئولیت و اختیار انفکاک

ناپذیرند و یکی بدون دیگری معنی ندارد.

ب - اختیارات: حق واگذاری مأموریت و تعیین تقدم به زیردستان

در انجام مسئولیت: به عبارت دیگر حق فرمان دادن و اطاعت شدن.

اختیارات را میتوان تفویض نمود.

پ - وظیفه: الزام ناشی از مسئولیت برای انجام صحیح و بموقع

تکالیفی که ضرورت پیدا میکند و یا مقام بالاست محول میکند.

حال این تعریف ها را با رده های فرماندهی ارتش ایران تطبیق کنم

ستاد بزرگ ارتشتاران ، مقام رسمی بود و کسی که به ریاست آن

گمارده میشد خود بخود تکالیف و وظایف بسیار مهمی در عهده اش

گذارده میشد. اما اعلیحضرت برای این مقام هیچ اختیاری قائل نبود،

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران حق نداشت مأموریتی به فرماندهان نیروها

بدهد و تقدیمی معین کند. فرماندهان نیروها نیز چنین حقی را برای رئیس

ستاد بزرگ ارتشتاران نمی شناختند. به عبارت دیگر، رئیس ستاد بزرگ

ارتشتاران مسؤول بود ولی اختیارات آن به شاه تعلق داشت.

مسئول بی اختیار و اختیاردار غیرمسئول: این هم از معجزات

تشکیلات ایران بوده است.

از تعریف بالا دیده می شود که رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فقط

مسئولیت دستوراتی که رأساً به زیردستان مستقیم خود میداده و بایستی

اطاعت میشده دارا بوده است ولی در هیچ یک از مسائل مهم نمیتواند

مسئول شناخته شود. مگر اینکه مأموریتی از مقام بالا دریافت کرده باشد که وظیفه انجام آنرا عهده دار میگردد.

فرماندهان نیرو ملزم بودند اوامر را خواه مستقیماً از شخص شاه بگیرند و خواه این اوامر را رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بآنها ابلاغ کند. آنان نیز بایستی مأموریت هائی که در نظر داشتند به زیر دستان خود بدهند، قبلاً به تصویب اعلیحضرت میرسانیدند.

ذکر این نکته ضروری است که ضمن آنکه هر فرمانده یا رئیس مسئولیت کامل اوامر و دستوراتی را که میدهد به عهده دارد. معنی آن این نیست که این اوامر و دستورات بایستی حتماً و همیشه به فرجام مطلوب و خواسته برسد.

برای مثال فرماندهی با در نظر گرفتن همه جوانب دستور حمله ای را میدهد ولی تلاش او بجائی نمی رسد و موفقیت کسب نمی کند و حتی ممکن است به شکستی هم برسد. معنی مسئولیت این نیست که این فرمانده را خائن یا خاطی بشناسیم مگر اینکه معلوم شود که در صدور این حکم، رعایت همه جوانب نشده باشد.

رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران می گوید، اعلیحضرت شاه موقع ترک کشور به ایشان تفویض اختیارات نمودند، یعنی در غیاب شاه باز مسئول بی اختیار بوده است. از طرف دیگر امر شاه که از "دولت قانونی پشتیبانی کنید" صریحاً یک مأموریت و وظیفه ای بوده است که مقام بالادست محول نموده و تحت هیچ عنوانی نمیشد از انجام آن شانه خالی کرد.

در انجمن تیمساران، به ادعای واهی و بدون مدارک مسلم و متقن این کار شده است.

همانطور که در آغاز نوشته گفته شده، مسلم است در جلسه کذائی همگی اظهار ناتوانی، عجز و فروپاشی مداوم ابوابجمعی خود را کرده اند و پیشنهاد اعلام بیطرفی، نتیجه منطقی این وضع بوده است. این سؤال

مطرح است که اگر این کار نمیشد، چه کار کردنی بود و آیا ارتش هنوز آزادی عمل داشت یا نه؟

این نظریه که باتفاق آراء بیان شده، مورد قبول رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران قرار گرفته.

این پیشنهاد مسئله ای عادی و داخلی نبوده، بلکه سراسر کشور از آن متأثر میشده و مسلماً فقط در صلاحیت دولت بوده است نه رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران. اقدام صحیح آن بود که نظریه بعنوان پیشنهاد توسط وزیر جنگ که در جلسه هم حضور داشته جهت تصمیم تسلیم رئیس دولت شود. ضمناً حضور وزیر جنگ در جلسه ای به ریاست رئیس ستاد و بدون اجازه دولت عملی خلاف رویه و شأن وزیر جنگ بوده است.

رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران که دستور پشتیبانی از دولت قانونی را دریافت داشته بود، دولت قانونی را غیر قانونی دانسته و خود را بجای دولت گذارده و بدون امر و دستور مقام بالا دست راساً حکم اجرائی صادر کرده است. لذا براساس تعریف ها، مسؤل آن شناخته میشود. صرفنظر از عواقب اعلام بیطرفی، رئیس وقت ستاد بزرگ ارتشتاران خارج از صلاحیت خود عمل نموده.

مطابق تعریف ها، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران

- ۱ - مقام قانونی داشته و در نتیجه مسؤلیتهای مقام را دارا بوده.
- ۲ - در غیاب اعلیحضرت عملاً اختیار را با صدور حکم بیطرفی بخود تخصیص داده.

۳ - اطاعت هم شده است.

بنابراین بدون ورود به بحث اینکه اعلام بیطرفی خوب یا بد بوده باید مسؤلیت صدور حکم را عهده دار گردد.

● لندن آوریل ۱۹۹۴

ارتش و تیمسار قره باغی

من میل نداشتم و ندارم "کوس رسوائی ارتش شاهنشاهی را برسریازار بزنند" و بهمین سبب از بحث در مورد حوادث منجر به فروپاشی نیروهای مسلح احتراز داشته و دارم و معتقدم که بخاطر پند آموزی و عبرت و احتراز از تکرار این مصیبت، روزی باید هیئت های دقیق و صالح و بیطرف تمام این مسائل را تجزیه و تحلیل کنند و علل واقعی سانحه عظیم را پیدا کنند.

اما برای من شگفتی و معمائی هست که چگونه نیروهای مسلح به عظمت و قدرت ارتش شاهنشاهی ناگهان خود بخود مانند بنائاتی سست که با مختصر تکانی فرو میریزد، از هم میپاشد. این ضعف و سستی را باید در تار و پود نیروهای مسلح جستجو کرد و باید اذعان نمود که همین ضعف و سستی، واقعه "بیطرفی" را پیش آورده.

والا دیده شده است که بعضی ارتش ها، حتی وقتی امکان جنگیدن باقی نمانده، فداکاری را تا انتها دنبال میکنند و مرگ با افتخار را به تسلیم ترجیح میدهند.

با وجودی که اگره داشته ام که با وارد بحث شدن - به هر حال اتهاماتی به نیروهای مسلح وارد کنم - اخیراً مصاحبه آقای میبیدی (رادیو ۲۴ سیاعته کالیفرنیا) تا حدی زبان مرا گشود و بدون آنکه وارد بحث "اعلام بیطرفی" شوم - دو ایراد ستادی و فنی بیان کردم :

یکم: آنکه، جای رسیدن به چنین پیشنهادی شورای فرماندهان و

زنجیر صحیح فرماندهی است . نه یک نشست نظر گیری .

دوم: در چنان بحرانی - فقط هیئت دولت است که صلاحیت دارد تکلیف نیروهای مسلح را معین کند و چه بسا اگر مجلس وجود می‌داشت، چنین مسئله ای حتی در صلاحیت دولت نبود و بلکه نمایندگان قانونی ملت باید نقش ارتش را معین می‌کردند.

در این باره - یک نوشته ای برای رادیوی لوس آنجلس تهیه کردم و یک نبشته دیگری برای روزنامه نیمروز - که اظهارات ارتشبد قره باغی را در پاسخ به مصاحبه من درج نموده - در صورتیکه حقیقت آنست که تیمسار قره باغی به ایرادات من پاسخی نداده اند و مطالب دیگری را که اصلاً ربطی به اظهارات من نداشته مطرح نموده اند.

در این نوشته ها - مطالعه خواهید فرمود که شورای فرماندهان چه تفاوت هائی با یک نشست نظرگیری از اشخاصی که اکثراً صلاحیت رأی دادن نداشته اند - دارد.

گرچه در نوشته بطور مهم گفته شده ولی با مختصری توجه عیان است که در شورای فرماندهان هر فرمانده نیرو باید وضع کامل نیروی خود را با کسب اطلاعات از فرماندهان عمده تا بعد بوسیله ستاد خود بطور کامل و در تمام جهات مطالعه کند و با این اطلاعات در شورای فرماندهان شرکت کند.

معنی آن اینست که در شورای فرماندهان - وضع مجموعه نیروهای مسلح ملاک عمل است.

در نشستی که منجر به اعلام بیطرفی گردید - (حد اکثر وضع یگان های پادگان مرکز در نیروی زمینی و ژاندارمری) مورد مطالعه واقع شده و هیچکس نظری نسبت به ارتش های یکم - دوم - سوم - مراکز آموزشی و همچنین در ارتش زمینی نداده اند - نیروهای هوائی و دریائی که با انقلابیون مواجهه نبوده اند و درگیر نبوده اند چطور یکباره در مورد تمامی سه نیرو و ژاندارمری در یک نشست که خارج از زنجیر

فرماندهی است و بدون تصویب هیئت دولت تصمیم گرفته شده و ابلاغ گردیده است.

سیستم فرماندهی در ارتش شاهنشاهی طوری بود که نمیتوانست در یک وضع بحرانی بطور کار آمد و منظم کار کند - گرچه اینک ذکر آن بی مورد است - من در دوسالی که رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بودم - در این مورد مکرر در مکرر به شاهنشاه مراجعه مینمودم و همین امر بمقدار زیادی باعث تکدر بعدی گردید و آنرا "فضولی" و عیب جوئی به دستگاه فرماندهی تلقی نمودند - حال باید آینده نگری داشت و ذکر نقاط ضعف یا اشتباهات گذشته موقعی سودمند است که منظور اصلاح سازمان های بعدی باشد و نه کوبیدن مسئولان سابق. ●

سهند - سوم مه ۱۹۹۴

www.iran-archive.com

پاسخ به ارتشبد قره باغی

"وقتی در حدود سال ۱۳۳۴ شمسی ستاد بزرگ ارتشتاران تشکیل گردید تغییرات بنیادی در سازمانهای ارتش بوجود آمد. با تشکیل ستاد بزرگ و فرماندهی و ستادهای جداگانه برای سه نیرو. تغییرات اساسی در تقسیم مأموریت ها و وظائف سازمانها داده شد. خلاصه اینکه اختیارات وزارت جنگ بخصوص از نظر دخالت در امور ارتش و فرماندهی، بنفع ستاد بزرگ و نیروها سلب گردید بطوریکه وزیر جنگ دیگر دخالت در امور ارتش و نیروها نداشت و فرماندهان نیروهای مستقل فقط اوامر اعلیحضرت را که از طریق ستاد بزرگ و گاهی مستقیم بآنها ابلاغ میشد اجرا میکردند و گزارشات را هم از طریق ستاد بزرگ و گاهی مستقیم تقدیم بزرگ ارتشتاران (اعلیحضرت) میکردند. بدین ترتیب وزارت جنگ کاری با ستاد و نیروها نداشت فقط موضوع بودجه و مسائل مالی و قوانین مربوط به ارتش از طریق وزارت جنگ به دولت و مجلسین داده می شد.

جمعی وزارت جنگ را ادارات و سازمانهای مشروحه زیر تشکیل

میدادند:

اداره امور بازنشستگان، تدارکات ارتش، سازمان صنایع نظامی، دادگاه عالی انتظامی قضات ارتش، امور بودجه و قوانین، دائره املاک ارتش، بانک سپه، سازمان هواپیمائی کشوری، شیلات جنوب و چند کارخانه از قبیل سیمان و غیره. تا آخرین روز، روش جاری ستاد بزرگ ارتشتاران و وزارت جنگ به همین قرار بود که باختصار شرح داده

شد...

تا آخرین روز روش جاری ستاد بزرگ ارتشتاران و وزارت جنگ به همین قراری بود که باختصار شرح داده شد...

سپس ارتشبد شفقت، به ترتیب زیر در صدد تکذیب مطالبی برآمده که در نامه ارتشبد قره باغی منعکس شده است:

مطلب اول:

ارتشبد قره باغی می نویسد:

«مقداری از مذاکرات شورای فرماندهان ۲۲ بهمن در مدت زمانی که من برای مذاکره تلفنی با نخست وزیر مجبور شدم دوبار از اطاق شورا خارج شده بدفتر بروم در غیبت من تحت نظر ارتشبد شفقت وزیر جنگ بر گذار گردیده است.» این ادعای ارتشبد قره باغی صحیح نبوده و عاری از حقیقت است. بدین شرح که:

در غیاب وی مذاکراتی انجام نمی شد تا اینکه تحت نظر کسی باشد. زیرا:

دو مرتبه که او از جلسه برای مکالمه تلفنی با نخست وزیر خارج شد بلافاصله سپهبد هوشنگ حاتم جانشین وی از فرصت استفاده کرد و بیخاست و برافروخته بطوریکه همه می شنیدند شروع کرد به شکوه و شکایت از روش کار رئیس خود یعنی ارتشبد قره باغی و رفتارش با وی و بی توجهی اش بامور ستاد. من از شرح جزئیات آن در اینجا صرف نظر میکنم ولی به محض مراجعت ارتشبد قره باغی بسالن، سپهبد حاتم حرفهایش را قطع میکرد.

ارتشبد فردوست هم که در جلسه حاضر و شاهد بود همین ماجرا را در جلد اول خاطرات خود بشرح زیر نوشته است: «...در این اثنا که قره باغی برای مکالمه با بختیار در سالن نبود حاتم از فرصت استفاده کرده و گفت: ارتشبد قره باغی مرا که جانشین او هستم یکماه است که نپذیرفته ولی هر روز صبح تا غروب با ژنرال هایزر جلسه دارند و هم اکنون

هایزر در ستاد است.»

در صفحهٔ دیگر ارتشبد فردوست اضافه می‌کند: «طی اقامت هایزر در تهران قره باغی با او روابط منظم داشت و این را سپهبد حاتم در حضور افسران در ستاد ارتش روز ۲۲ بهمن علناً بیان کرد که با اینکه جانشین است و برای کارهای جاری از قره باغی وقت خواسته ولی موفق بدیدار او نشده است زیرا تمام صبح‌ها را با هایزر و افسران کمیسیون داشته است.»

باین ترتیب دقایق غیبت ارتشبد قره باغی از جلسه به بیانات شکوه آمیز سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد صرف می‌شد و مذاکره ای صورت نمی‌گرفت. حال که از خاطرات فردوست در مورد شورای فرماندهان مطالبی نقل شد موضوع دیگری هم که در این مورد در صفحهٔ ۶۲۴ جلد اول خاطرات خود نوشته بشرح زیر عیناً نقل می‌کنم:

«بعد از ظهر ۲۱ بهمن بود مجدداً در دفتر بودم تلفن زنگ زد قره باغی با من تماس گرفت او گفت من در لويزان در خانه ای هستم و دو شخصیت محترم جناب آقای مهندس بازرگان و جناب آقای دکتر سبحانی در اینجا تشریف دارند (از لحن قره باغی معلوم بود که مکالمه در حضور آنهاست) او افزود آقایان با توجه به درگیریهای سطح شهر از من خواسته اند که فردا صبح کمیسویی در ستاد ارتش با شرکت افسران عالی‌مقام تشکیل شود و اعلام نماید که ارتش از بختیار پشتیبانی نمی‌کند خواستم نظر شما را بپرسم. من (فردوست) پاسخ دادم ضمن عرض سلام بگوئید من کاملاً موافقم کمیسیون را حتماً فردا تشکیل دهید و عدم پشتیبانی خود را از بختیار اعلام کنید. پس از چند ثانیه قره باغی گفت آقایان تشکر می‌کنند و فردا کمیسیون را تشکیل خواهیم داد.»

مطلب دوم

ارتشبد قره باغی چنین مینویسد: اعلیحضرت د ریکی از شرفیابی‌ها باو فرموده اند:

«این ارتش برای حفظ استقلال کشور ضروریست. از ایجاد دودستگی در آن جلوگیری شود بهر قیمتی شده ارتش را حفظ کنید و اضافه کردند این دستور را به ارتشبد شفقت وزیر جنگ نیز خواهیم داد.» قسمت اخیر مراتب فوق عاری از صحت است بدلیل اینکه: اعلیحضرت بخوبی از چگونگی اختیارات و وظایف وزارت جنگ و روابط آن با ستاد و نیروهای ارتش که سالها مورد عمل و اجرا بوده استحضار کامل داشتند لذا قابل تصور نیست که اعلیحضرت آگاه از اینکه وزارت جنگ حق دخالت در امور ارتش را ندارد و سازمانش روی این خط مشی داده شده، اراده و نیت چنین اوامری را به وزیر جنگ داشته باشند.

در تأیید مراتب فوق یادآور می شوم که در هیچ یک از شرفیابی هایم اعلیحضرت چنین مطلبی را بیان نفرمودند.

مطلب سوم

در نامه ارتشبد قره باغی بمناسبتی اسامی چند نفر از امضاء کنندگان صورت جلسه ۲۲ بهمن برده شده اسم من هم بخطا در زمره آنها ذکر گردیده است. توضیحات بیشتری در این مورد لازم است که بشرح زیر می باشد:

«من (شفقت) پس از پایان جلسه بدفتر او رفتم و او بنا بتقاضای من صورت جلسه را در اختیارم گذاشت و من امضاء خود را خط زدم.» خود ارتشبد قره باغی میدانند و بهتر از هر کس که این ادعا بر خلاف حقیقت بوده و کذب محض است.

شواهد و دلائل زیر میتواند گواه این امر باشد:

۱- ارتشبد فردوست که در آن جلسه حاضر و در کنار من نشسته و شاهد عینی بود در صفحه ۶۲۶ جلد اول خاطرات خود می نویسد:

«اول صورت جلسه را پیش او (شفقت) گذاشتند برای امضاء

ولی او از امضاء خودداری کرد که من وزیر جنگم.»

۲- اگر در زیر صورت جلسه باسامی و امضاءها توجه دقیق شود تشخیص داده می‌ود که اسامی خوانا و با امضاءهای مربوطه است ولی نه اسم من دیده می‌شود (که خط خورده) و نه امضائی که هرگز نقش نبسته است.

۳- ارتشبد قره باغی حتی با سمت ریاست شورا حق و اختیار قبول حذف امضائی را پس از خاتمه جلسه و تکمیل امضاءها نداشت. زیرا این در حکم مخدوش کردن سند است.

۴- آیا قابل قبول بنظر می‌رسد که ارتشبد قره باغی بسهولت و سادگی به محض تقاضای من! صورت جلسه را در اختیارم بگذارد تا من امضاء خود را که برای او خالی از اهمیت نبود خط بزنم؟ آنهم کسی که هنوزهم امضاء موهوم و رؤیائی مرا هر روز بنوعی جان می‌بخشد و مورد استفاده قرار می‌دهد؟

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد
زمانه را قلمی، دفتری و دیوانی است.

روزگار نو، دفتر چهارم، سال ۱۲ شماره ۱۳۷۲

● ۱۹۹۴

اعلان بیطرفی خیانت به دولت بختیار نبود خیانت به کشور بود

قصده مناقشه فکری و جواب به مطالب مقاله آقای علی اصغر حاج سیدجوادی (کیهان لندن شماره ۵۲۵ پنجشنبه ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۴) را ندارم. تاکنون لااقل چهار بار نظرات خود را در مورد اعلان بیطرفی در روز سیاه ۲۲ بهمن و دستاوردهای مصیبت بار آن ابراز داشته ام.

با این همه، به دلیل وظیفه ملی و مسئولیتی که در آن روزهای سیاه تاریخ ایران در دولت شادروان شاپور بختیار داشته ام بر خود واجب دیدم نه به عنوان جواب به مقاله نامبرده، بلکه برای جلوگیری از برخی برداشت های نادرست و براءت بالقوه کسانی که مسئولیت انهدام ارتش ایران و باز کردن راه را در برقراری استبداد عمامه و نعلین دارند نکات زیر را متذکر کردم.

در مورد ساختار فرماندهی ارتش و نیز این که روزی که شاه از مملکت خارج شد، این سیستم فرماندهی از هم پاشید با آقای حاج سید جوادی نظر مشترک دارم. ولی در کدام قسمت از نظام تشکیلاتی ارتش شورایی به نام شورایی فرماندهان وجود داشت؟ مگر رسماً و لااقل ظاهراً، شاه در جلسه ای که با حضور وزیر جنگ، تیمسار ارتشبد شفت، رئیس ستاد فرماندهان نیروهای سه گانه و امرای رده اول ارتش بر گذار گردید، دستور نداده بود که در غیاب او ارتش تحت فرمان نخست وزیر و دولت است؟ در دی و بهمن ماه ۵۷ دستور اکید نخست وزیر به ارتش و نیروهای انتظامی کشور تأمین امنیت عمومی و سرکوب

عناصر خرابکار و مسلح بود.

اکثر فرماندهان رده بالای واحدهای رزمی وفاداری و حمایت خود را از دولت قانونی و دفاع مراکز حیاتی مملکت ابراز کرده بودند. چگونه قابل توجیه است که در سیستم به باور آقای حاج سید جوادی "خودکامه" هم شادروان سپهبد رحیمی بود و هم قره باغی؟ هم شادروان تیمسار سپهبد بدره ای بود و هم فردی سیاه کردار چون فردوست؟

امیران وطن پرست دیگر در ارتش وجود داشتند و مصمم به دفاع از وطنشان و ارتش و آماده اطاعت از دستورهای نخست وزیر مملکت بودند. اما مانورهای مشکوک کسانی چون فردوست و قره باغی باعث سر درگمی آنها و وقوع فاجعه ۲۲ بهمن و تلاشی ارتش و کشتار اکثریت امیران وطن پرست گردید. در هفته های اعدام و کشتار شخصاً با برخی از این امیران هم زندان بودم و با آنها مستقیماً تا آنجا که امکان داشت صحبت می کردم همگی معتقد بودند که در هفته قبل و بعد از ۲۲ بهمن دچار سردرگمی و بلا تکلیفی و قربانی چند امیر که با عمامه و نعلین از هفته ها قبل زد و بند کرده بودند، شده اند، کلیه این امیران بیرحمانه به جوخه های اعدام سپرده شدند.

در نهاد هر انسان طبیعی دفاع از خانه و کاشانه و در مقیاسی وسیعتر وطن و زادگاه خود تا حد ایشار وجود دارد. چطور ممکن و قابل تصور است که سربازی در سطح فرماندهی سوگند وفاداری و دفاع از وطن و ارتش را فراموش کند؟ آیا وی پس از تحصیلات عالی نظامی و طی دوره دانشگاه جنگ فرانسه و دوره های پدافند و ستاد مشترک و به تحصیل در حقوق قادر به درک عمق فاجعه ای نبود که در حال تکوین بود؟ آیا نمی توانست در آن دقایق خطیر واکنشی داشته باشد که سزاوار صفت "مردانه" باشد؟

پس حاصل این همه سال های تحصیل عالی نظامی به خرج ملت ایران همین اعلان بیطرفی بود؟

امیدوارم آقای حاج سید جوادی توجه بفرمایند که خیانت روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از پیش برنامه ریزی شده و برنامه ریزان از قبل با عوامل خمینی کنار آمده بودند. بیانات مهندس سبحانی، برخی اشارات مهدی بازرگان که جاده صاف کن استبداد عمامه و نعلین بود، و مطالب سپهد مقدم قبل از اعدام، و بخصوص آنچه دکتر بهشتی به شخص اینجانب درباره حل مسأله به نحوی مطلوب با سران ارتش قبل از ورود خمینی به تهران ابراز داشت، مؤید نکات فوق است.

من با در نظر گرفتن ابعاد انهدام ارتش و کشتار سران آن، معتقدم که اعلان آشکار و صریح طرفداری از خمینی روز ۲۲ بهمن دستاوردهای بمراتب کمتر مصیبت بار برای ارتش می داشت تا اعلان بیطرفی "مزورانه و خائنه".

کیهان لندن شماره ۵۹۹

● ۲۷، اکتبر ۱۹۹۴

www.iran-archive.com

بختیار و ارتشبد قره باغی

نگارنده هنوز نمی دانم اصولاً طرح این مصاحبه و مطالبی که در آن به صورت تکراری برای چندمین بار آن هم در این شرایط از طرف تیمسار عنوان می شود چه مشکلی از مشکلات موجود مملکت و مردم ایران را که با هزاران بدبختی و مصیبت دست به گریبانند حل می کند، یا چه گرهی از کار فروبسته ایرانیان مقیم خارج می گشاید. علی الخصوص که در این مصاحبه، مطالبی وجود ندارد که تیمسار بارها و بارها از کتاب آیه های آسمانی حقایق درباره بحران ایران" گرفته تا مصاحبه با بی بی سی و کیهان لندن و نیمروزو روزگار نو و و... نه گفته و نه نوشته باشند.

چه خوب بود تیمسار به اولین سؤال آقای میبیدی که می پرسند، لطفاً بگویید در این پانزده سال چه کرده اید تیمسار؟ بجای تکرار مکررات از مبارزاتی که ظرف پانزده سال علیه رژیم آخوندی انجام داده اند، از مقالاتی که برای افشاگری و انتقاد از جنایات رژیم جمهوری اسلامی نوشته اند سخن می گفتند یا از سازماندهی و جمع و جور کردن همقطاران خود و به وجود آوردن نیرویی مبارز و کارآزموده برای نجات مملکت خبر می دادند یا حداقل از سازمانی که برای کمک به نظامیانی که برای حل مشکل زندگی در اقصی نقاط جهان با زحمت و جان کندن در تلاشند پرده بر می داشتند. متأسفانه فقط به فکر این هستند که گلیم خود را از آب بکشند و بحای شمشیر فعلاً قلم بدست گرفته اند آن هم نه برای مبارزه با رژیم و عاملین سیه روزی ایران بلکه در خدمت به رژیم و

جلب رضای خاطر آنها به پاس نجات از مرگ و احتمالاً انجام مأموریت جدید تفرقه افکنی و حمله به دشمنان واقعی رژیم اسلامی.

به هر حال، برای اینکه مطلب به درازا نکشد، رئوس مطالبی را که تیمسار عنوان فرموده اند و شاید در گذشته بلا جواب مانده یا جوابها برای ایشان قانع کننده نبوده است فهرست وار می آورم و سپس به بررسی آنها می پردازم.

۱. اگر مرا زودتر به ریاست ستاد ارتش منصوب می کردند، هرگز انقلاب پیش نمی آمد.

۲. هیچ اختلافی با بختیار نداشتم، دشمنی بختیار با من از زمان جنگ عراق و ایران شروع شد. چون ایشان و اویسی و عده ای دیگر موافق جنگ بودند ولی من مخالف بودم.

۳. تنها کسی که بر علیه جنگ اعلامیه داد من بودم.

۴. بختیار با پولهایی که گرفت تمام مغرضین و اشخاصی را که غیر مسئول بودند پای بند به اصول و اخلاق نبودند تشویق به شایعه سازی و این نوع کارها می کرد.

۵. وقتی من آدمم خارج، بختیار به وسائل مختلفی علاقمند بودند بنده را ببینند و ایشان به همه جا متوسل شدند حتی به دوست چهل ساله من تیمسار ارتشبد جسم.

۶. پیشنهاد بیطرفی ارتش را سپهبد حاتم عنوان کرد.

۷. ارتش ترکیه طبق قانون اساسی حق دارد چنین کاری بکند.

۸. در مورد اعلام پشتیبانی از بختیار به منزل جفرودی رفتن بجای بازرگان، امیرانظام به دکتر بختیار گفت همانطور که وعده داده بودی استعفا بده.

۹. بختیار در جلسه ای که در کاخ با حضور اعلیحضرت تشکیل شد لیست دویست تا سیصد نفر کسانی را که باید از زندان آزاد شوند ارائه داد و آنها را آزاد کرد تا به مخالفین بپیوندند.